

رویکرد متعارض اتحادیه اروپا به حاکمیت دولت‌ها و نقض دکترین صلاحیت

محمد لعل علیزاده^۱، افشین جعفری^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۱۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۱/۲۱

چکیده:

رابطه دولت‌های اروپایی و نهاد اتحادیه اروپا به عنوان نهادی فراملی از حیث تصمیم‌گیری و حق اعمال حاکمیت یا صلاحیت تصمیم‌گیری محل بحث بوده است. در پژوهش حاضر تلاش شده است تا رویکرد متعارض اتحادیه اروپا نسبت به حاکمیت دولت‌ها و نقض دکترین صلاحیت مورد بررسی قرار گیرد. پرسش این است که موارد تعارض از میان دولت‌های عضو و اتحادیه اروپا چیست؟ با روش کیفی و رویکرد توصیفی - تحلیلی این فرضیه بررسی گردید: حق تعیین سرنوشت از سوی مردم کشورهای عضو اتحادیه و حق تصمیم‌گیری قضایی، تقنینی و اجرایی بر مبنای هنجارها و ارزش‌های هر ملت سلب شده و حاکمیت ملی به حاشیه می‌رود. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که نهاد اتحادیه اروپا بدون توجه به جزئیات، بافت محلی هر سرزمین، منافع و ارزش‌های هر جامعه تنها از منظری کلی به تصمیم‌سازی و اجرای آنان در میان کشورهای عضو می‌پردازد. مصادیق آن در عرصه کیفری نیز شناسایی متقابل و در عرصه سیاسی نیز پیروی از قوانین همسان‌ساز بدون توجه به اصول حق تعیین سرنوشت، خودمختاری و یا تشکیل دولت-ملت (ی) از میان کشورهای عضو است.

واژگان اصلی: اتحادیه اروپا، تعارض، حاکمیت، حق تعیین سرنوشت، دکترین صلاحیت.

مقدمه

کشورهای مختلف برای آنکه بتوانند قدرت خود را با همسایگان مضاعف کرده و از نظر اقتصادی، سیاسی، امنیتی و روابط تجاری، قدرت مضاعفی بیافرینند، اقدام به تشکیل نهادها، سازمان ها و اتحادیه های منطقه ای می کنند. از این منظر، در نظر گرفتن تعهدات، حقوق، پاسخگویی و برابری میان اعضای این سازمان ها و اتحادیه ها و همچنین بهره مندی از مزایای همگرایی وجه جدایی ناپذیر همگرایی است. به علاوه اینکه در مباحث همگرایی و تشکیل نهادهای فراملی ناشی از حضور کشورهای مختلف، بحث حاکمیت و صلاحیت و واگذاری اختیارات دولت های عضو به یک نهاد مستقل همواره محل بحث بوده است. بدین معنا که حیطة اختیارات این نهادها تا کجاست و اینکه توانایی برآورده ساختن انتظارات اعضا را داشته باشد یا خیر، محل بحث است. همچنان که سوق داده شدن منافع و تصمیم گیری های این نهاد به نفع برخی کشورها و منفعل ماندن برخی دیگر از کشورها نیز بخش دیگری از چالش های موجود در این زمینه است. مبحث مهم دیگر، رویکردهای متعارضی و یا متضادی است که میان منافع نهاد شکل گرفته و اعضای آن وجود دارد. بدین معنا که اقدامات نهادی فرادولتی می تواند منجر به برخی اصطکاک ها با اعضا شود.

به طور مشخص در این زمینه می توان به اتحادیه اروپا به عنوان مهم ترین نهاد منطقه گرایی در جهان اشاره کرد که از دیرباز به عنوان یکی از الگوهای منطقه گرایی در جهان شمرده شده است. بنیانگذاران اتحادیه اروپا و منشورهای اعلامی توسط آن گویای آن است که همه کشورهای عضو به نحوی برابر در هزینه های اداره اتحادیه، منافع ناشی از آن و تابعیت از قوانین در وضعیت مشابهی قرار داشته و از حیث قضایی، سیاسی و تقنینی نیز از قوانین مشابهی پیروی می کنند. بنابراین باید گفت که از این جهت از منظر رضایت اعضای تشکیل دهنده اتحادیه اروپا چالش عمده ای وجود ندارد. اما چالش از جایی آغاز می شود که اعمال و اقدامات اتحادیه در برخی مسائل و موضوعات از جهت اینکه دارای صلاحیت تصمیم گیری و حق حاکمیت است، می تواند در تعارض با خواسته ها و منافع اعضای آن از یک سو و حتی منشورهای اعلامی توسط اتحادیه منجر شود. بنابراین باید گفت که بررسی رویکردهای اتحادیه اروپا از حیث متعارض بودن یا نبودن با حاکمیت و همچنین صلاحیت کشورهای عضو در موضوعات مختلف نیازمند توجه به مصادیق است. لذا در مباحث پیش رو تلاش شده است تا در حیطة قضایی، اجرایی و تقنینی بحث تعارض رویکرد اتحادیه اروپا نسبت به حاکمیت دولت ها و از منظر دکترین صلاحیت به بحث گذاشته شود.

در زمینه تعامل و یا نقش دولت‌ها در اتحادیه اروپا و یا جایگاهی که برای دولت‌ها در اتحادیه مزبور وجود دارد، مقالات و تحقیقاتی انجام شده است که به برخی از آنان اشاره می‌شود: آرشیک (۲۰۲۳) در مقاله خود با عنوان «اتحادیه اروپا؛ پرسش‌ها و پاسخ‌ها»، به بحث تاریخی در ارتباط با اتحادیه اروپا پرداخته است. یعنی روندی که توسط شش کشور اروپایی آغاز و در نهایت نوعی همکاری میان دولت‌های مستقل را بوجود آورده است. این شیوه منحصر به فرد در ابعاد اقتصادی و از اتحادیه زغال سنگ آغاز شد و سپس وارد مباحث سیاسی شد و وابستگی متقابل را پدید آورده است. از نظر نویسنده، اتحادیه اروپا نماینده دولت‌های عضو این اتحادیه است و این روندی دموکراتیک و بر مبنای تصمیم کشورهای اروپایی برای توسعه اقتصادی و امنیت پایدار است.

مقاله یوشکوسکا (۲۰۱۹) با عنوان «ادغام در اتحادیه اروپا و خودمختاری ملی» نیز چنین عنوان کرده است که قوانین اتحادیه اروپا هیچ مقررات صریحی در ارتباط با بحث حق تعیین سرنوشت مردم به عنوان یک اصل اساسی و بنیادین ندارد. عدم وجود چنین مقرراتی در اتحادیه اروپا از جمله در متن منشور حقوق اساسی اتحادیه ناشی از ملاحظات سیاسی است. اما در مقابل حقوق بین‌الملل بر اصل حق تعیین سرنوشت به مثابه یک حق مسلم توجه نشان داده است. از این منظر، رویکرد مورد حمایت اروپا مبنی بر جمع دولت‌های عضو با حق تعیین سرنوشت یا حاکمیت ملی در تضاد است.

استریان (۲۰۱۲) در مقاله خود با عنوان «پرداختن به فرایند تصمیم‌گیری در سطح جهانی و چندجانبه‌گرایی» چنین نتیجه گرفته است که دو شیوه از چندجانبه‌گرایی وجود دارد که یکی با نقش‌آفرینی سازمان ملل متحد و به شیوه محدود وجود داشته است و شیوه دیگر نیز چندجانبه‌گرایی نوین است که با تعدد بازیگران غیردولتی نمود یافته است. از این جهت، در چندجانبه‌گرایی نوین بازیگرانی غیر از دولت ایفای نقش می‌کنند که حاکمیت آن را مورد مناقشه قرار داده‌اند. در مقاله که توسط لیگ و برنت (۲۰۰۸) با عنوان «نفوذ فزاینده سازمان‌های غیردولتی؛ فرصت‌ها و خطرات» نگارش شده است، دیدگاه‌های موجود در عرصه تعامل دولت با سازمان‌های غیردولتی به بحث گذاشته شد و این نکته طرح شد که این جریان‌ها به شیوه سنتی به موضوع سازمان‌های غیردولتی توجه نشان دادند. اما پیشنهاد آن است که یک مدل جدیدی برای تحلیل نقش سازمان‌های غیردولتی ارائه شود که بر مبنای آن مشروعیت و نظام هنجاری بین‌الملل باید در راستای

حمایت از نهادهای غیردولتی فعال شوند. بدین معنا که جامعه مدنی باید در تدوین سیاست‌های عمومی مشارکت فعال داشته باشد.

هر یک از تحقیقات فوق بخشی از رابطه اتحادیه اروپا و یا جایگاه دولت‌های عضو را در تعامل با اتحادیه اروپا نشان می‌دهد. اما در پژوهش حاضر تلاش بر این است تا رویکرد متعارض اتحادیه اروپا نسبت به حاکمیت دولت‌ها و نقض دکترین صلاحیت به بحث گذاشته شود.

۲- مباحث نظری؛ صلاحیت و حاکمیت

صلاحیت، مفهومی نزدیک به حاکمیت اما متفاوت با آن است. به این دلیل که یک دولت می‌تواند بر موضوعی صلاحیت داشته باشد، اما بر آن حاکمیت نداشته باشد. اما اگر یک دولت بر موضوعی حاکمیت داشته باشد، لزوماً در آن موضوع صلاحیت نیز دارد. بنابراین از حیث منطقی رابطه صلاحیت و حاکمیت، عموم و خصوص مطلق با عمومیت حاکمیت دانسته شده است (ضیایی، ۱۳۹۰: ۱۱). همچنین با توجه به گستره صلاحیت، ممکن است در یک موضوع، چندین دولت دارای صلاحیت باشند، اما به طور مشخص تحت حاکمیت یک دولت باشد. ضمن اینکه صلاحیت دارای سه وجه «قضایی»، «قانونی» و «اجرایی» است که حاکمیت با بحث صلاحیت اجرایی بیشتر در ارتباط است. به این دلیل که صلاحیت اجرایی معطوف به کنترل و اشراف داشتن بر یک موضوع است که خود در تعریف حاکمیت نیز وجود دارد. از این رو، می‌توان صلاحیت را با توجه به بُعد اجرایی آن، شیوه مشروع اعمال تلقی نمود. با این حال اعمال صلاحیت هرگز به راحتی نیست، بلکه ممکن است اعمال صلاحیت یک دولت بر موضوعی خاص باعث واکنش سایر کشورها شود و حتی پای نهادها و مراجع بین‌المللی را نیز باز کند. از این رو باید گفت در روند پویای صلاحیت می‌توان از «حقوق بین‌الملل صلاحیت» سخن گفت (Stauss, 1995: 406). اما آنچه از کاربست صلاحیت می‌تواند برای ما قابل فهم باشد، اعمال قدرت و کنترل مؤثر بر یک موضوع و یا موضوعات گوناگون است که در ابعاد سیاسی، قانونی و قضایی پیاده شود (Reisman, 1999: xii). بنابراین اگر بتوان موضوع صلاحیت را به اراده و تصمیم یک دولت یا نهاد منطقه‌ای و بین‌المللی تسری داد، به معنای وضع مقررات و محدودیت بر آن دولت جهت پیگیری و رسیدگی اداره زندگی شهروندان در ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و... است. با این اوصاف باید گفت که وجوه سه‌گانه صلاحیت به معنای توانایی کنترل و تصمیم‌گیری

درباره یک موضوع و اشراف داشتن دولتی خاص بر آن موضوع یا پدیده است. صلاحیت قضایی یعنی اینکه یک دولت برای رسیدگی به موضوع خاص، دارای اهلیت است. صلاحیت قانونی نیز اهلیت یک دولت جهت اعمال قوانین خود است و صلاحیت اجرایی نیز اهلیت دانستن یک دولت برای اجرای یک حکم است (ضیایی، ۱۳۹۰: ۱۴). بر این اساس وجوه متعدد صلاحیت در عین اینکه از یکدیگر جدا هستند، می‌توانند وابسته به دیگری نیز تلقی شوند. یعنی اگر دولتی توان مشروعیت بخشیدن به رسیدگی یک قضیه را نداشته باشد، صلاحیت اجرایی آن با ابهام روبرو است. همچنان که تقدم و تأخر انواع صلاحیت منجر به تفاسیر متعدد می‌شود که از مجال این نوشتار خارج است. اما در هر صورت باید گفت که صلاحیت داشتن دولت‌ها از یک طرف و وجود یک نهادی که روند قانونگذاری، اجرا و قضاوت را به نمایندگی از آنان اعمال می‌کند، تا چه اندازه می‌تواند متعارض و یا سازگار باشند. بر همین اساس در نوشتار پیش رو به بحث رویکرد اتحادیه اروپا به حاکمیت دولت‌ها در پرتو دکترین صلاحیت پرداخته خواهد شد.

۳- اتحادیه اروپا و دکترین صلاحیت میان اعضای آن

اتحادیه اروپا از نظر تاریخی ریشه در شورای اروپا دارد که پس از تصویب پیمان لیسبون پدید آمد و در زمینه‌های مختلف سیاسی، به دنبال نهادینه کردن نقش و جایگاه خود در جهان و تعدادی از سازمان‌های بین‌المللی بوده است (Langenhove Van et al, 2012: 2). امروزه نیز بر مبنای همان رویه تاریخی طی شده باید گفت که اتحادیه اروپا (EU) یک شیوه مشارکت سیاسی و اقتصادی است که نشان دهنده شکل منحصر به فردی از همکاری بین کشورهای مستقل است. این اتحادیه نه یک سازمان میان دولتی خاص است و نه یک دولت فدرال واقعی (ابوالحسن شیرازی، ۱۳۹۲: ۱۵). اتحادیه اروپا آخرین مرحله از روند ادغام است که پس از جنگ جهانی دوم، ابتدا توسط شش کشور اروپای غربی آغاز شد تا وابستگی متقابل را تقویت کند و از وقوع جنگ نیز جلوگیری کند یا آن را غیرممکن سازد. اتحادیه اروپا در حال حاضر از ۲۸ کشور^۱ عضو شامل اکثر کشورهای اروپای مرکزی و شرقی تشکیل شده است و به ارتقای صلح، ثبات و رفاه اقتصادی در سراسر قاره اروپا کمک کرده است (Archick, 2023: x). بنابراین بخش مهمی از حاکمیت دولت‌های عضو به اتحادیه اروپا واگذار شده است و حق تصمیم‌گیری و اجرای مصوبات و

۱. با خروج انگلیس از اتحادیه اروپا اعضای اتحادیه به ۲۷ کشور کاهش یافت.

تصمیمات به عهده نهادها و سازمان‌هایی فراتر از دولت‌ها گذاشته شده است. این رویه در عرصه تقنینی، قضایی و اجرایی و در مسائل مختلف اعم از سیاسی، اقتصادی، مهاجرت، اجتماعی، حقوق بشر و صدور آراء قضایی قابل مشاهده است.

در بررسی تصمیم‌گیری در اتحادیه اروپا باید گفت که بسته به موضوع، بسیاری از سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی و امنیت داخلی کشورهای عضو اتحادیه اروپا حاکمیت خود را به درجات مختلف ترکیب کرده و اختیار تصمیم‌گیری را به نهادهای اتحادیه واگذار کردند. قوانین اتحادیه اروپا در این شرایط دارای ماهیتی فراملی است و تابع رأی اکثریت است که به تصویب پارلمان اروپا می‌رسد و برای دولت‌های عضو الزام‌آور و قانونی است (Archick, 2023: 1). بنابراین نوعی واگذاری اختیارات از سوی کشورهای عضو به نهادی فراملی داده می‌شود که بر مبنای آن صلاحیت قانونی، قضایی و اجرایی به این اتحادیه واگذار شده است. شکل ساده سه عنصر قانونی، قضایی و اجرایی در کارکرد وزرای خارجه اتحادیه اروپا قابل مشاهده است. یعنی مصوبات اعضا توسط یک دستگاه سیاست خارجی به نمایندگی از کشورهای عضو در یک موضوع انجام می‌شود. در عرصه قضایی نیز دیوان دادگستری اروپا این روند را بر عهده دارد. محاکم داخلی دولت‌های عضو اتحادیه اروپا، رهیافت دیوان دادگستری اروپا را پذیرفته اند که حقوق اتحادیه صرفاً حقوق معاهداتی نیست، بلکه فراتر از آن، یک نظم حقوقی است (خلف رضایی، ۱۳۹۸: ۷۲).

۴- صلاحیت قضایی و تعارض میان رویه داخلی و اتحادیه اروپا

صلاحیت قضایی از جمله مباحث چالش برانگیز میان کشورهای عضو و نهاد اتحادیه اروپا است. بدین معنا که تعارض صلاحیت میان نهادهای داخلی (ملی) و نهادهای اتحادیه اروپا باعث نگرانی کشورهای عضو شده است. زیرا استدلال بر این است که تصمیم‌گیری واحد می‌تواند منجر به نادیده گرفتن برخی ملاحظات برای کشورهای عضو شود که به دلیل شرایط جغرافیایی و یا سیاسی با آن درگیر هستند. یکی از این موارد، در نهاد «عدالت و امور داخلی» در حال نمایان است. این نهاد (JHA)، به منظور تقویت اقدامات مشترک امنیت داخلی و در عین حال حمایت از حقوق اساسی شهروندان اتحادیه اروپا و در راستای حمایت از گردش آزاد افراد در داخل اتحادیه انجام شده است. یعنی نهاد عدالت و امور داخلی با همکاری پلیس و نهادهای قضایی، سیاست‌های مربوط به مهاجرت و پناهندگی، مبارزه با تروریسم، سایر جنایات فرامرزی و مبارزه با نژادپرستی را پیگیری می‌کند. JHA همچنین شامل سیاست‌ها و اقدامات کنترل قوانین مرزی برای حرکت آزاد شهروندان

است (Archick, 2023: 10). نهاد اخیر برخی تصمیمات و احکام را در ارتباط با بحث پناهندگان، استرداد آنان و یا اعطای پناهندگی و همچنین رسیدگی به مشکلاتی و مسائل ناشی از تابعیت را نیز مورد ملاحظه قرار داده و درباره آنان که به مسائل اتحادیه مربوط است، تصمیم‌گیری کرده و یا در صورت لزوم به نهادهای بالادستی نظیر دیوان دادگستری اروپا واگذار می‌کند.

اما این اقدامات برای مدت‌های طولانی و در راستای هماهنگ‌سازی از سوی اتحادیه اروپا باعث نگرانی کشورهای عضو شده بود. به این دلیل کشورهای عضو چنین احساس می‌کردند که اقدامات نهاد عدالت و امور داخلی می‌تواند باعث نقض حاکمیت ملی و داخلی و سپس منجر به نقض آن شود (Archick, 2023: 10). به علاوه اینکه از منظر دفاع از امنیت و منافع ملی کشورهای عضو، رویکرد اتحادیه اروپا، آرمان‌گرایانه است و شاید نتواند منافع واقعی دولت‌ها را چه در تعامل کشورهای عضو اتحادیه با یکدیگر و چه در تعامل آنان با کشورهای خارج از اتحادیه تأمین کند. بر این اساس از منظر واقع‌گرایی باید استدلال شود که دولت‌ها بازیگران یگانه‌ای هستند که در نظم آنارشیک بین‌المللی باید به فکر تأمین امنیت خود باشند و در وهله بقای خود را مدنظر قرار دهند (Spruyt and Lyons, 2001: 20). با این نگرش، تصمیمات فراگیر اتحادیه اروپا در ارتباط با همسویی جهت مقابله با برخی از تهدیدات (مثلاً واکنش نسبت به روسیه در ماجرای اوکراین) ممکن است باعث خوشایندی همه اعضای آن نباشد. در این صورت، منافع واقعی کشورهای عضو از جهت تعامل با روسیه و یا سایر کشورها می‌بایست نادیده گرفته شود تا منافع اتحادیه به پیش برود. هرچند که ممکن است در بحث ترجیح منافع از سوی اتحادیه، منافع کشورهای قدرتمند در اتحادیه اثرگذار باشد و سایر کشورها نیز به دنبال آنان همسویی نشان دهند.

۵- صلاحیت اتحادیه اروپا و نقض حقوق دموکراتیک اعضا

مشکل عمده‌ای که از جهت صلاحیت میان دولت‌های عضو و اتحادیه اروپا رخ می‌دهد، بحث تابعیت و یا امکان اثرگذاری مختار و آزاد برای تشکیل یک دولت در دل اعضای اتحادیه است. در همین راستا، بحث تابعیت اروپایی هرچند از طریق تابعیت داشتن در یکی از کشورهای عضو حاصل می‌شود، اما از آن متمایز است. یعنی تابعیت اروپایی داشتن مستلزم حقوق سیاسی خاص و جدیدی است؛ نظیر حق مشارکت در فرایندهای انتخاباتی و در سطح محلی در کشوری که فرد عضو آن است. همچنین اجازه حضور و مشارکت در انتخابات پارلمان نیز به فرد داده می‌-

شود و از حقوق عام دیگری نظیر مشارکت در زندگی دموکراتیک در اتحادیه اروپا برخوردار می باشد (Ballamy, 2008). بدین ترتیب بر مبنای حقوق مندرج برای افراد در قوانین اتحادیه اروپا، شهروندی اروپایی حق سیاسی خاصی دارد که به معنای بنا شدن اتحادیه اروپا بر مبنای روند دموکراتیک است. یعنی ملل اروپایی تحت قوانین دموکراتیک در اتحادیه اروپا زندگی می کنند (Levrat, 2017: 10). بنابراین ابتناء این نظریات بر این دیدگاه استوار است که مردم اروپا، تابع دولت-ملت هستند. از این منظر، هیچ استدلال نظری وجود ندارد که بر مبنای آن بتوان پذیرفت، مردمانی که در اتحادیه اروپا زندگی می کنند، نظیر: باسک‌ها، باواریایی‌ها، کاتالان‌ها، فلاندی، اسکاتلندی‌ها و یا دیگر اقوام و ملل، بخشی از این فرایند دموکراتیک هستند (Nicolaidis, 2004; Cheneval and Schimmelfenning 2013). بنابراین بحث شهروندی مضاعف و یا آنچه می تواند به عنوان نوعی حمایت «اضافی» از شهروندان اتحادیه اروپا در راستای تلاش برای استقرار یک دولت-ملت جدید که زاینده یکی از کشورهای عضو باشد، دشوار است. از این-رو بحث حق انتخاب، دموکراسی، برابری و مشارکت در امور بر مبنای علائق گروه‌های مردمی در اتحادیه اروپا در تعارض با پذیرش صلاحیت آنان برای اداره امور است. از این رو رویکرد متعارض اتحادیه اروپا به عنوان حامی حق تعیین سرنوشت، آزادی و تشکیل دولت-ملت با آنچه در قبال گروه‌های جدایی طلب در اسکاتلند، اسپانیا، فرانسه و ... دیده می شود، عیان است.

هنگامی که از سیاست‌های مربوط به اقلیت‌ها، زبان‌ها و مناطق یاد می شود، رویکرد اتحادیه اروپا بیشتر جنبه اعلامی دارد. اما اصل تابعیت بدین معناست که تصمیم‌گیری و قوانین باید به عنوان حق اختیاری تک تک کشورهای عضو شناخته شود. مشکل عمده در این زمینه ناتوانی اتحادیه اروپا از جهت ایجاد سازوکاری اجباری و فراگیر از بالا به پایین است که به نوبه خود باعث می شود تا کشورها از اقداماتی که علیه صلاحیت ملی آنان است، خودداری کنند (Ushkovska, 2019: 17). بنابراین باید گفت که تلاش اتحادیه اروپا از یک طرف آن است که بتواند تصمیم‌گیری کشورهای عضو را در راستای سیاست‌های کلی و فراگیر اتحادیه سازگار کند، اما این رویه ممکن است باعث رنجش گروه‌های زبانی، ملی، اقلیت‌های قومی، مذهبی و ... شود که حتی نادیده گرفتن آنها برای دولت‌ها می تواند عواقبی برای حاکمیت ملی آنان داشته باشد.

6- بی عدالتی در اعمال حاکمیت

کشورهای مختلف برای آنکه بتوانند امنیت شهروندان و مرزهای خود را تأمین کنند، اقدامات دیپلماتیک، نظامی و همپیمانی با سایر کشورها و حضور در مجامع را پیگیری می کنند. از این رو، واگذار کردن تأمین امنیت میان چند کشور به یک نهاد منطقه‌ای می‌تواند نوعی فرار از مسؤلیت ایجاد کند. توضیح اینکه در عمل، کشورهای عضو اتحادیه اروپا، بر مبنای آنچه «توقف اضطراری» خوانده می‌شود، و در معاهده لیسبون نیز آمده است، هر کشور عضو این اجازه را دارد که تا هر اقدام حقوقی را که برخلاف نظام حقوق داخلی خود است، متوقف کند و در نهایت از تصمیم‌گیری موردنظر اتحادیه نیز انصراف دهد. از جمله ایرلند و بریتانیا در یک زمانی درباره انصراف از تصمیمات نهاد عدالت و امور داخلی انصراف دادند و در این زمینه باهم مذاکراتی داشتند. همچنین دانمارک نیز انصراف خود را از برخی تصمیمات این نهاد اعلام کرد (Archick, 2023: 10). اما این رویه از نظر اتحادیه اروپا همواره مرسوم و قابل پذیرش نیست. به این دلیل که تبعیت از آراء دیوان دادگستری و یا سایر نهادها و مراجع داخلی از یک طرف و لزوم پذیرش آنان در عمل به معنای یک نقشه واحد برای تأمین امنیت کشورهای عضو است.

موضوع رویکرد متعارض اتحادیه اروپا در زمینه مسائل امنیتی و حتی خطرات جنگ علیه کشورهای عضو نیز باعث نگرانی‌هایی در میان اعضا شده است. بدین ترتیب باید گفت، ابتکارات اتحادیه اروپا در بسیاری از حوزه‌های سیاسی ممکن است با ترجیحات سیاسی متفاوت در بین کشورهای عضو و بین نهادهای اتحادیه اروپا محدود شود. علاوه بر این، برخی از کشورهای عضو احتمالاً در مورد انجام اصلاحات مهم اتحادیه اروپا که می‌تواند به محدود کردن اختیارات و حق حاکمیت اعضا منجر شود، مردد هستند. در همین حال، کشورهای اروپای مرکزی و شرقی، مانند لهستان و کشورهای بالتیک، در شکل‌دهی واکنش اتحادیه اروپا به جنگ روسیه علیه اوکراین نقش فعال تری ایفا کردند و این اثرگذاری ممکن است نقش‌های مؤثرتری در تعیین توسعه آینده اتحادیه اروپا ایفا کنند (Drea, 2022: 35). بدین معنا که نگرانی کشورهای شرقی اروپایی و عضو اتحادیه اروپا از اروپای غربی بیشتر است و به همین دلیل برخی کشورها نظیر چک و لهستان خواستار مشارکت بیشتر کشورهای عضو برای حمایت از اوکراین هستند. از این جهت باید گفت که تعیین یک سیاست واحد اتحادیه‌ای برای پوشش دادن منافع اعضا بسیار دشوار و در عین حال

در تعارض با منافع ملی و امنیت ملی کشورهای عضو آن دارد. این رویه همانطور که در^۱ به آن اشاره کرد باعث شد تا کشورهای اروپای شرقی نگرانی خود را از جنگ روسیه علیه اوکراین به شکل محسوس تر و قاطعانه تری بیان کنند. به دیگر سخن، آنان واکنش اتحادیه اروپا را از حیث قاطعیت و اثرگذاری برای حفاظت از منافع ملی و امنیت خود کافی ندانستند.

حتی جنگ اوکراین باعث شد تا برخی از کشورهای عضو خواستار اصلاحات در این نهاد منطقه‌ای و گسترش چتر آن برای پوشش دادن کشورهای نظیر اوکراین شدند. به همین خاطر، مباحث مهمی درباره ضرورت گسترش بیشتر این اتحادیه از یک طرف و تنوع بخشیدن به آن از طرف دیگر وجود دارد. اما این ابتکارات می‌تواند با ترجیحات سیاسی کشورهای مختلف در تضاد باشد و از نظر آنان، اصلاحات مهم اتحادیه اروپا می‌تواند باعث محدود شدن اختیارات داخلی و حق حاکمیت کشورهای عضو گردد و در این باره مردد هستند (Lehna, 2022: 12). در این رویکرد بحث چندصلاحیتی مطرح است و یک نهاد تصمیم‌گیرنده (در اینجا اتحادیه اروپا) می‌تواند ناقض حقوق کشورهایایی باشد که خواستار توجه بیشتر به بحث امنیت داخلی کشورهای خود می‌شوند. به عنوان مثال تبعات ناشی از پذیرش مهاجران ناشی از جنگ برای برخی کشورهای عضو بسیار بیشتر از سایر اعضا است. بنابراین در چنین مسائلی، صلاحیت به معنای قانونی آن برای دولت‌های عضو محفوظ است، اما نسبت به انجام آن در عمل حاکمیتی برای دولت‌ها وجود ندارد.

اتحادیه اروپا اعلام داشته است که منطق حاکم بر این نهاد منطقه‌ای، درک فراگیر از حاکمیت قانون است که به موجب آن اصول مهمی نظیر دموکراسی و احترام به حقوق بشر به عنوان پشتوانه ثبات سیاسی و توسعه پایدار اقتصادی و اجتماعی هستند. همچنین حمایت از ارزش‌های خدشه ناپذیر بشری نظیر آزادی، دموکراسی، برابری و حاکمیت قانون بیش از همه مورد توجه است (Loannides, 2014: 5). اما اگر این روند اعلام شده توسط اتحادیه اروپا به عنوان حامی آزادی، انتخاب و حق برخورداری از زندگی در سایه قانون را ندا می‌دهد، قوانینی که به صورت فراگیر بر همه مردم داخل کشورهای عضو انجام می‌شود، با منطق «حق تعیین سرنوشت»، سازگار است؟

از منظر رویکرد تعارض‌آمیز اتحادیه اروپا نسبت به حاکمیت دولت‌ها باید گفت که اتحادیه اروپا ضمن اینکه حمایت صریحی از حق خودمختاری اعلام نداشته است، برخلاف هنجارهای بین-المللی عمل می‌کند. با این حال، باید گفت که اتحادیه اروپا، باشگاهی از دولت‌هاست و از منافع این

¹. Drea.

کشورها به عنوان نمایندگان انحصاری همه شهروندان در قلمرو خود محافظت می‌کند. بدین ترتیب از نظر ایدئولوژیک و سیستماتیک، پروژه اروپایی بودن (عضو اتحادیه اروپا) با حاکمیت ملی (مردم) ناسازگار است. اقداماتی که ممکن است تفاوت‌های موجود میان مردم مختلف در این اتحادیه را نادیده بگیرد. زیرا در نهایت اتحادیه اروپا یک نهاد سیاسی است که برای ایجاد هویت مدنی و فراملی در میان شهروندان خود جهت حمایت از پروژه اتحادیه اروپا تلاش می‌کند (Ushkovska, 2019: 16). بنابراین نهادهای مشترک کشورهای عضو اتحادیه اروپا بیش از هر چیز در تلاش است تا وظایف محوله به این نهادها را برجسته و از آنان حمایت کند و تفاوت‌های موجود جهت حمایت از گروه‌های خودمختار و استقلال طلب را به مثابه تلاش آنان برای شکل‌گیری یک دولت مستقل در آینده نادیده می‌گیرد. از این جهت بحث اتحادیه اروپا در قبال حاکمیت دولت‌ها رویکردی متعارض و نوعی استفاده ابزاری از حق حاکمیت ملت‌ها بر سرنوشت خویش است. از این جهت در مواردی که کشورهای عضو بر تشکیل دولت ملی و داشتن یک دولت تلاش می‌کنند از حق تعیین سرنوشت و تصمیم‌گیری آزاد دفاع می‌کند و از جهت دیگر نیز حق تعیین سرنوشت برای گروه‌های خودمختار برای تأسیس یک نظام سیاسی مستقل را با دیده بدبینی می‌نگرد. زیرا دکنترین صلاحیت را بیش از هر چیز معطوف و حق دولتهای عضو اتحادیه اروپا می‌دانند.

۷- تعارضات قانونگذاری از سوی اتحادیه و دولت‌های عضو

قوانین حقوقی و کیفری در کشورهای اروپایی و یا اعضای اتحادیه اروپا متفاوت است و این تفاوت نیز در جدال با قوانین عام اتحادیه دچار تعارضاتی است. بخش اعظمی از این ناسازگاری، به دلیل تفاوت‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و ایدئولوژیک است، هرچند که حقوق بنیادین بشر به مثابه پل ارتباطی میان اتحادیه اروپا و اعضای آن ایفای نقش کند (Canor, 2013: 383). بنابراین باید گفت که میان دولت‌های عضو و قوانین موجود و اتخاذی توسط اتحادیه اروپا فاصله‌های زیادی وجود دارد. این تفاوت‌ها ناشی از الگوهای قانونگذاری متفاوت دولت‌های عضو و ماهیت دگرگونی این قوانین است. به طور مثال در حوزه قانونگذاری در امور کیفری از اصل «شناسایی متقابل» به عنوان راهکاری برای مقابله با جرایم در کشورهای عضو اتحادیه اروپاست. بدین معنا که کشورهای عضو می‌بایست در امور مرتبط با جرایم از این اصل استفاده کرده و آن را ملاک قرار دهند. اما از طرفی استدلال شده است که این رویکرد در تضاد با حاکمیت دولت‌های

عضو است. زیرا قانونگذاری کیفی وابسته به فرهنگ، مذهب، شرایط سیاسی و اجتماعی و عوامل متعدد دیگری است. بنابراین در نقد این رویه که می‌تواند تحت عنوان رویکرد متعارض اتحادیه اروپا خوانده شود، گفته شده است که این قواعد یکسان نمی‌تواند به معنای وجود حقوق یکسان باشد. به این دلیل که یکسان‌سازی قوانین کیفی در قلمرو سرزمینی کشورهای عضو اتحادیه اروپا وابسته به ترویج مذهب و ارزش‌های واحدی است که تاکنون به دلیل حاکمیت درون سرزمینی هر یک از کشورهای عضو محقق نشده است (صالحی، ۱۳۹۸: ۱۹۶). به عبارت دیگر حتی تا به امروزه که اصل «شناسایی متقابل» در عرصه قوانین کیفی مبنا قرار گرفته بود، بخش اعظمی از تفاوت‌های موجود میان اعضا با سیاست‌های واحد نادیده گرفته شده است. از این رو نباید به بهانه یکسان‌سازی، حقوق دولت‌های عضو و اصل حاکمیت دولت بر سرزمین، تعیین قوانین و قانونگذاری را که امری طبیعی است، به کناری نهاد.

با توجه به حاکمیت دولت‌ها بر سرزمین متنوع خود، تعیین کیفیت قوانین و در نظر گرفتن شرایطی برای تعیین مجازات و قانونگذاری در امور قضایی امری بدیهی است و حتی از ضروریات شناخت یک دولت به عنوان حاکمیت مطلق در سرزمین خویش است. اما رویه واحد در اتحادیه اروپا باعث نادیده گرفته شدن این تفاوت‌ها و در تضاد با پذیرش حاکمیت دولت‌ها در عرصه داخلی قرار دارد. از این جهت باید با دل‌ماس مارتی نیز هم کلام شد که معتقد است تفاوت میان هماهنگ‌سازی و یکسان‌سازی قطعی است (دل‌ماس مارتی، ۱۳۹۲: ۱۰۳). از این منظر، قوانین و مقررات اتحادیه متکی بر واحدانگاری و پرهیز از توجه به جزئیات (شرایط داخلی هر کشور برای تعیین قوانین) است. این بدان معناست که اتحادیه اروپا در تلاش برای ایجاد قوانین واحد و همسان، نوعی «شیء‌انگاری» میان دولت‌های عضو برقرار کرده که حقوق شهروندان در هر کشور عضو را بر مبنای قوانین واحد مورد قضاوت قرار می‌دهد.

۸- حق تعیین سرنوشت در اتحادیه اروپا؛ واقعیت یا افسانه؟

در آغاز قرن بیستم، کامیلو بلینی^۱ یکی از بنیانگذاران حزب اقدام ساردینیا^۲ نوشت که ساردینیا قربانی یک سیاست پارادوکسیکال شده است؛ بدین معنا که علیرغم داشتن شرایط جغرافیایی، ویژگی

^۱ Camillo Bellieni

^۲ Sardinian Action Party

های تاریخی، فرهنگی و زبانی به عنوان عناصر سازنده یک ملت، هرگز نتوانست به یک دولت تبدیل شود. شاید در گذشته این استدلال مطرح بود که آنان دارای هویت تاریخی مشخصی نیستند، اما اکنون به این آگاهی دست یافتند. با این حال باید ساردینیا را یک ملت «سقط شده» در نظر گرفت (Bellieni, 1985:564). مثال اخیر گویای نقض حقوق برخی ملت‌ها و قرار گرفتن آنان در سایه حاکمیت بزرگ برای جلوگیری از تکرار واقعی در میان مللی است که تحت حاکمیت دولت عضو اتحادیه از یک طرف و خود اتحادیه اروپا از طرف دیگر قرار دارند. یعنی با نوعی حاکمیت مضاعف روبرو هستند که ممکن است تمایلی به قرار گرفتن در زیر قوانین هیچ از آنان را نداشته باشند.

به لحاظ تاریخی این انتقادات علیه شیوه‌های تمرکزگرایی و تلاش برای به رسمیت شناخته شدن در کشور ایتالیا صورت گرفت که به دنبال بهره‌مندی از یک هویت در چارچوب سیستم قانونگذاری و مدیریتی بودند. یا نظیر آنچه در ایالات باسک اسپانیا یا جدایی طلبان در فرانسه پدید آمده است. با استناد به ماده منشور سازمان ملل مبتنی بر حق تعیین سرنوشت، آن را یکی از اصول بدیهی و شناخته شده بین‌المللی به شمار می‌آورند. با این حال این حقوق امروزه توسط گروه‌های کوچک نظیر گروه‌های قومی، مذهبی و زبانی به چالش کشیده شده است. زیرا آنها نیز با توسل به اصل تعیین سرنوشت، خواستار طرح حقوق و مطالبات خود هستند (اخوان خرازیان، ۱۳۸۶: ۱۵۳). ضمن اینکه حق مشارکت در حکومت و تعیین سرنوشت، در ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر، مواد ۲۰، ۲۴، ۳۱، ۳۴ و ۳۸ اعلامیه آمریکایی حقوق بشر، بندهای الف، ب و ج ماده ۲۵ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، ماده ۳ پروتکل اول کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، ماده ۱۶ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، بندهای اول و دوم از ماده ۲۳ کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر، و مواد ۱۳ (بندهای اول و دوم) ۲۷ (بند اول) و ۲۹ منشور آفریقایی حقوق بشر و ملت‌ها قابل مشاهده است. در همین راستا، اعلامیه استقلال مستعمرات مصوب ۱۹۶۰ و در ماده ۲۵ آن مقرر داشت که همه ملت‌ها حق دارند، از حق خودمختاری برخوردار باشند و حق دارند که آزادانه وضعیت سیاسی خود را تعیین نموده و به توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش ادامه دهند (آقایی، ۱۳۷۶: ۲۸).

در اعلامیه روابط دوستانه سازمان ملل متحد حق تعیین سرنوشت به جای اینکه به معنای حق بر کشور مستقل تلقی شود، معادل حق یعنی حق بر تعیین امور ملی و محلی به وسیله مردم

تلقی شده است.^۱ اما تناقض موجود در نزد اتحادیه اروپا جایی نمایان می شود که گروههای دموکراتیک محلی که خواستار استناد به اصل «حق تعیین سرنوشت» و تشکیل یک کشور مستقل هستند، به دشواری قابل تحقق است و یا اساساً قابلیت تحقق ندارد. همان طور که این خواسته به شکل صریح از سوی احزاب ناسیونالیست کاتالونیا و اسکاتلندیها بیان شده است. یعنی اینکه خواستار تشکیل یک کشور اروپایی بر مبنای حق تعیین سرنوشت هستند (*Cuadras Morato, 2016:45*). این رویه اگر به شکل تشکیل یک دولت محلی باشد مستلزم آن است که از شیوه خودمختاری کنونی جهت مشارکت در یک تصمیم گیری مشترک که اخیراً به دست آورند، صرفنظر کنند (*Levrat, 2017: 5*). بنابراین نه بحث حق تعیین سرنوشت و نه تشکیل یک دولت که بتواند در درون یک دولت عضو (نظیر ایالات کاتالان در اسپانیا)، دولت جدیدی تشکیل شود، امری دشوار و یا حتی ناممکن است. بدین ترتیب ایده اتحادیه اروپا به طرز ساده لوحانه‌ای از مسائل اساسی و مرتبط با حق تعیین سرنوشت غفلت ورزیده است. یعنی این ایده که دولت‌های ملی با توجه به عضویت در اتحادیه اروپا می‌تواند در تعیین صلاحیت برای مناطق مخلف (نظیر ایالت باسک) تصمیم‌گیری کنند (*Ushkovska, 2019: 9*). همچنان که جایگاه چنین مناطقی برای تبدیل شدن به یک گروه سیاسی، ملت و یا حتی تشکیل دولت غالباً در چارچوب ادبیات غیررسمی و حاشیه‌ای در اتحادیه اروپا دنبال می‌شود.

با این حال برخی از محققان بر این باور هستند که مناطقی که خواستار جدایی و یا تشکیل ایالت و کشوری جداگانه در دل کشورهای عضو اتحادیه اروپا هستند، از منظر حق تعیین سرنوشت و یا حق خودتعیینی، دارای تناقض هستند. بدین معنا که اگر این گروههای سیاسی و ایالات خواهان خودمختاری به دنبال آن باشند که به فکر تأسیس یک کشور مستقل باشند و دوباره در زمره اتحادیه اروپا وارد شوند، و به عنوان یک ماهیت حقوقی جدید معرفی شوند و خود تعینی را جایگزین حق تعیین سرنوشت کنند (*Chamon and Guillaume Van der Loo, 2014: 19*). به عبارت دیگر، تلاش گروهها و یا ایالات مزبور در میان کشورهای عضو اتحادیه اروپا برای به رسمیت شناخته شدن و سپس تلاش برای الحاق در اتحادیه اروپا نمی‌تواند با اصل

¹. Declaration on Principles of International Law concerning Friendly Relations and Cooperation among States in accordance with the Charter of the United Nations, GA Res 2625 (XXV), 24 October 1970.

حق تعیین سرنوشت و یا خودمختاری سازگاری داشته باشد.

برخی دیدگاهها بر این است که در فرایند تصمیم‌گیری، نقش اساسی بر عهده اتحادیه اروپا است. از این جهت، مردم اروپایی دیگر از حق خودمختاری برخوردار نیستند و مفهوم خودمختاری در یک سیاست فراملی اروپایی منسوخ شده است (Levrat, 2017: 5). بنابراین حاکمیتی که نماینده آن توسط دولت‌های عضو اتحادیه پذیرفته شده است، حاکمیتی بلامنازع برای تمامی اتباع این کشورها بوده و هرگونه نقض آن از سوی گروه‌های خواهان خودمختاری نیز مشمول پیگیردهای قانونی اتحادیه قرار خواهد گرفت. با توجه به همین انتقادات، این دیدگاه از سوی لورات مطرح شده است که حق تعیین سرنوشت به صورت محلی مستلزم یافتن تعادل مناسب میان ارزش‌ها و هنجارهای اساسی اتحادیه اروپا که زیربنای حاکمیت و همچنین حاکمیت قانون به معنای آنچه توجه به نیازهای محلی و نیازهای کشورهای ذینفع است (Levrat, 2017: 9). از این منظر می‌توان گفت که تجدیدنظر در آراء و رویه‌های موجود از سوی اتحادیه اروپا از جمله در نظر گرفتن شرایطی برای عمل به مفاد حق تعیین سرنوشت می‌تواند تلاشی برای به رسمیت شناختن حاکمیت دولت‌ها در مسائل داخلی جهت حل برخی خواسته‌ها نظیر خواسته گروه‌های خودمختار و حتی تلاش آنان برای تشکیل یک دولت به عنوان یک عضو مستقل و مبتنی بر حاکمیت است.

نتیجه‌گیری

بحث تعارض و یا سازگاری میان تصمیمات و سیاست‌های اتحادیه اروپا و اعضای آن به دلیل قرار داشتن ۲۷ کشور با خاستگاه سیاسی، ایدئولوژیک، فرهنگی و اقتصادی متفاوت همواره محل بحث بوده است. بر همین اساس نیز پژوهش حاضر در راستای نشان دادن رویکرد متعارض اتحادیه اروپا نسبت به حاکمیت دولت‌ها در پرتو اصل صلاحیت چنین نتیجه گرفت که رویکرد اتحادیه اروپا در بسیاری از موارد، در تعارض با دکترین صلاحیت و تصمیم‌گیری مستقل اعضا است. همچنان که اتحادیه اروپا با تبعیض نسبت به اعضای خود و تقدم بخشی به منافع بخشی از اعضا و نادیده گرفتن منافع دیگر اعضا، نوعی رویه بی‌عدالتی نیز در پیش گرفته است. در بحث دمکراتیک بودن از حیث اینکه تمایلی برای شنیده شدن گروه‌های ملی (دارای عناصر تاریخ مشترک، سرزمین و جغرافیا و میراث مشترک) در میان اعضا ندارد، حق تعیین سرنوشت را به تعویق انداخته یا تاکنون نادیده گرفته است.

همچنین در بحث مسؤولیت پذیری برای مشکلات هریک از اعضای آن نیز رویکرد اتحادیه اروپا به عنوان نهادی ورای دولت ها محل تردید است. همچنان که نگرانی‌های متفاوت کشورهای عضو اتحادیه اروپا در جنگ روسیه و اوکراین، سیاست های مربوط به مهاجران، پناهندگان و ... به معنای نادیده گرفتن خواسته‌های برخی از اعضای آن از جمله کشورهایی است که حق صلاحیت و حاکمیت در برخی مسائلی که برای آنان چالش محسوب می شوند، خواهد شد. از این رو، بحث تعارض حاکمیت دولت و اتحادیه اروپا در مسائل قضایی، حق تعیین سرنوشت، آزادی های دموکراتیک و تشکیل دولت مستقل بر مبنای اشتراکات تاریخی، جغرافیایی، سیاسی و میراث مشترک به عنوان وجوه این ناسازگاری قابل طرح است. همچنان که گرایشات مختلف ایدئولوژیکی میان اعضای اتحادیه اروپا از یک طرف و خواسته های این اتحادیه برای نوعی همسان سازی و یکنواختی نیز ناسازگار می نماید و خود به معنای رویکردی متعارض در قبال حاکمیت دولت های عضو است. به یک دلیل ساده که می توان احکام مربوط به یک جرم را از کشوری به کشور دیگر جرم دانست، اما اصل شناسایی متقابل و تبعیت از قوانین کیفری واحد بر این ناسازگاری دامن زده است.

منابع

- ابوالحسن شیرازی، حبیب الهه (۱۳۹۲). آینده گسترش اتحادیه اروپا و چالشهای آن، پژوهشنامه روابط بین الملل، ۶(۲۳)، ۹-۴۶.
- اخوان خرازیان، مهناز (۱۳۸۶). تحول حق تعیین سرنوشت در چارچوب ملل متحد، حقوقی بین المللی، ۲۴(۳۶)، ۱۹۵-۱۴۲.
- آقایی، بهمن (۱۳۷۶)، فرهنگ حقوق بشر، تهران: انتشارات گنج دانش.
- خلف رضایی، حسین (۱۳۹۸). نظام حقوقی اتحادیه اروپا و حاکمیت ملی دولتهای عضو (با تاکید بر آراء دادگاه قانون اساسی آلمان)، حقوق تطبیقی، ۱۵(۲)، ۵۳-۷۶.
- دلماش مارتی، میری (۱۳۹۲). جهانی شدن حقوق، چالشهای سه گانه، ترجمه علیرضا میلانی، تهران: نشر میزان.
- صالحی، جواد (۱۳۹۸). اصل شناسایی متقابل و چالشهای آن در قلمرو حقوق کیفری اتحادیه اروپا، دیدگاههای حقوقی، ۲۴(۸۶)، ۲۱۰-۱۸۷.
- ضیایی، سید یاسر (۱۳۹۰). مبانی نظری صلاحیت فراسرزمینی دولت از منظر حقوق بین الملل عمومی، حقوقی دادگستری، ۷۵(۷۶)، ۵۲-۹.

- Archick, Kristin (2023), *The European Union: Questions and Answers, Congressional Research Service*, pp 1-25.
- Bellamy, R. (2008). "Evaluating Union Citizenship: Belonging, Rights and Participation within the EU." *Citizenship studies* 12(6): 597-611.
- Belliemi, C (1985). *Partito Sardo d'Azione e Repubblica federale*. Scritti 1919-1925. Sassari.
- Canor, Iris. (2013). "My Brother's Keeper? Horizontal Solange: An ever Closer Distrust among the Peoples of Europ". *Common Market Law Review*. Vol 50 (2)
- Cheneval, F. and F. Schimmelfennig. (2013). "The Case for Democracy in the European Union." *Journal of Common Market Studies*, 51(2): 334-350.
- Cuadras-Morató, X. (2016). *Catalonia: a new independent state in Europe? A debate on secession within the European Union*. London: Routledge.
- Drea, Eoin (2022), "The EU's Balance of Power Is Shifting East," *ForeignPolicy*, June 21, 2022, Erika Solomon, "Condemned to Lead Europe, German Chancellor Struggles for Impact," *New York Times*, September 2,

- Ioannides, Isabelle (2014), External Action: Guiding Principles, Practices and Lessons Learned, *International Institute for Democracy and Electoral Assistance*, 2014.
- LAGE, DÉLBER ANDRADE, LEONARDO NEMER CALDEIRA BRANT (2008), The Growing Influence of Non-Governmental Organizations: Chances and Risks, *Anuario Brasileiro de Direito Internacional*, pp 96-79.
- Lehne, Stefan (2022), "Does the EU Need Treaty Change?" CarnegieEurope.eu, June 16, 2022; Max Bergmann, "The EU's Next Big Deal: Enlargement for Treaty Reform," *Politico Europe*, August 2, 2022.
- Levrat, N. (2017), *forthcoming*. "The Future of State in the European Union." In *The Future of State in International Law*, edited by E. Santiago-Rodriguez. Cambridge: Cambridge University Press, forthcoming.
- Levrat, Nicolas (2017), The Right to National Self-determination within the EU: a Legal Investigation, *Euborders Working Paper* ,08 September 2017.
- Merijn Chamon and Guillaume Van der Loo (2014), "The Temporal Paradox of Regions in the EU Seeking Independence: Contraction and Fragmentation versus Widening and Deepening?," *European Law Journal*, 20, No. 5.
- Nicolaidis, K. 2004. "The New Constitution as European 'demoicracy'?" *Critical Review of International Social and Political Philosophy*, 7(1): 76-93.
- Reisman, W. Michael (1999), *Jurisdiction in International Law*, Ashgate Publishing.
- Spruyt, Hendrik , Lucy Lyons (2001), THE DEVELOPMENT OF THE EUROPEAN UNION, *Columbia International Affairs Online*, Arizona State University, pp 1-41.
- Sterian, M. G. (2012). "Addressing the decision-making process at the global level and multilateralism". *European Integration - Realities and Perspectives*, 7, pp.801-805.
- Strauss, Andrew L (1995), Beyond National Law: The Neglected Role of the International Law of Personal Jurisdiction in Domestic Court, *Harvard International Law Journal*, No. 38.
- Ushkovska, Mare (2019), European Union Integration and National Self-Determination, *New England Journal of Public Policy*, Volume 31, Issue 2. Special Issue.
- Van Langenhove, L, Abass, A., Baert, F., & Fanta, E. (2012). "The EU as a global-regional actor in security and peace". *The EU-GRASP Final Integrative Report*.